

کلمات اشعار او حدی می مرافه ای



بایره کسیری از نونه مرحوم سید نصیری، دیار محنتان و کتابخانه ای عمومی
و کلویش محنتی از محمد علی مرادوی مرافه ای

کلیات اشعار

اوحدی مراغه‌ای

کلیات اشعار

اوحدی مراغه‌ای

شامل

قصاید، ترکیبات، ترجیعات، غزلیات، جام جم، منطق العشاق
بابره‌گیری از نسخه مرحوم سعید نفیسی، سایر محققان و نسخ موجود در کتابخانه مجلس شورای

اسلامی، آستان قدس رضوی و کتابخانه‌های مهم سایر کشورها

به کوشش محقق ارجمند

علی مرادی مراغه‌ای

سرشناسه: اوحدی، رکن‌الدین، ۶۷۰-۷۳۸ق

عنوان قراردادی: کلیات

عنوان و نام پدیدآور: کلیات اوحدی مراغه‌ای (دیوان - منطق‌المشاق - جام جم) با مقدمه علی مرادی مراغه‌ای

مشخصات نشر: تهران: اوحدی، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۶۵۷ص

وضعیت فروست‌نویسی: فیبا

شابک: ۶-۶۲-۸۲۳۴-۹۶۴-۹۷۸

موضوع: شعر فارسی - قرن ۸ ق

شناسه افزوده: مرادی مراغه‌ای، علی، ۱۳۴۶- گردآورنده

شناسه افزوده: سعدی، مصلح‌بن‌عبدالله، - ۶۹۱ق. بوستان - اقتباس‌ها

رده‌بندی کنگره: ۱۲۸۷ ۵۳۸۰ PIR

۱/۳۲ فا ۸۱۲۰۹۲

دیوان اوحدی مراغه‌ای

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶	به کوشش: علی مرادی مراغه‌ای
چاپ و صحافی: فراین	آماده‌سازی: دفتر فنی چکاد
صحافی: سیاره	انتشارات: اوحدی
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه	شابک: ۶-۶۲-۸۲۳۴-۹۶۴-۹۷۸

سخن ناشر

مقام اوحدی مراغی آن چنان که شایسته این شاعر بلندمرتبه است به دوستداران شعر و ادب ایران زمین معرفی نشده است. به راستی و به سخن محققان، او یکی از شاعران کم نظیر پهنه ادب پارسی است که باید بسیار بیش از این مورد توجه قرار گیرد.

کلیات اشعار اوحدی مراغی، شاعر بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری، پیش از این چندبار به طبع رسیده است که علمی ترین آن نسخه مصحح مرحوم سعید نفیسی است. اکنون مدتی است که این نسخه دیرپاب شده است و مشتاقان به زحمت افتاده اند. پس بر آن شدیم تا نسخه ای، حتی الامکان، درست و منقح از این دیوان ارائه دهیم؛ لذا متن مرحوم نفیسی را اساس قرار دادیم و تلاش کردیم تا اغلاط راه یافته در آن را اصلاح نماییم؛ تا چه افتد و چه در نظر آید.

ناشر از خوانندگان فرهیخته استدعا دارد که اگر سهوی در اثر ملاحظه می کنند، ناشر را در جریان قرار دهند تا نسبت به اصلاح آن در چاپ های بعدی اقدام شود.

فهرست

مقدمه زندگی و شعر اوحدی مراغه‌ای	یک
قصاید	۱
ترکیبات	۴۱
ترجیعات	۴۵
مربع	۵۹
غزلیات	۶۱
فی لسان الاصفهانیه	۳۹۳
رباعیات	۳۹۵
منطق العشاق یا ده نامه	۴۱۹
جام جم	۴۴۳
کشف الغزل	۶۱۱

مقدمه زندگی و شعر اوحدی مراغه‌ای

حمله مغولان به ایران یکی از مرگبارترین و دردناک‌ترین حملات به ایران بوده است. مصیبتی چنان عظیم که آثار ناگوارش سالیان سال ماند و بر روح جمعی ایران حاکم شد. شهرهای بی‌شماری ویران شد و ساکنینش از زن و مرد و خرد و کلان، از دم تیغ بی‌دریغ گذشتند.

اما قبل از اینکه بلای مغولان بر سر ایران نازل شود، خود ایران از درون به سراسیمگی سقوط افتاده و در اثر بی‌لیاقتی، خودخواهی و ضعیف‌النفسی سلطان جلال‌الدین خوارزمشاهی آماده همه‌گونه شکست بود؛ حتی اگر دشمنانی به غایت ضعیف‌تر از مغولان به آن حمله می‌کرد. تمامی اصول اخلاقی زیر پا گذاشته شده و نظم و انضباط از میان بزرگان لشکری و کشوری رخت بر بسته بود و کل درباریان در لجة فساد و عیاشی فرو غلتیده بودند.

در واقع، مغولان حتی در مخیلة خود نیز فکر حمله به ایران را نمی‌پرواوند، اما بلاهت و سفاقت سلطان خوارزمشاهی آنان را به ایران کشاند. به شهادت تاریخ، چنگیز چندین بار پیشنهاد برقراری روابط دوستانه بازرگانی به ایران داد، اما وقتی پس از قول و قرارها، بازرگانان خود را به ایران فرستاد، همگی به دست «غایر خان» حاکم طماع و سفاک «اترا» کشته شدند، به جز يك نفر که زنده ماند تا خبر قتل عام را به چنگیزخان بدهد! چنگیزخان خواهان تسلیم «غایر خان» به سپاهیان مغول شد، اما سفیران سرکرده مغولان، این بار در دربار محمد خوارزمشاهی به دست او از دم تیغ گذشتند. بدین ترتیب، دستهایی که برای دوستی با ایرانیان دراز شده بود، قطع گردید تا زمینه ویرانگرترین حمله برای کشور ایران فراهم گردد.^۱

جالب اینکه چنگیزخان سلطان محمد خوارزمشاه را پادشاهی مقتدر و باقدردان تصور می‌کرد، غافل از اینکه این بنا، قبل از حمله او از درون فرو ریخته بود. مورخین عدد لشکریان مغول را ۱۵۰ الی ۲۰۰ هزار نفر نوشته‌اند، در حالی که تعداد لشکریان خوارزمشاه به مراتب زیادتر از سپاهیان مغول بود.

حاکم سفیه خوارزمشاهی که بلایی به این گسترده‌گی را بر ایران فرا خوانده بود، در دفاع از حمله نیز احمقانه‌ترین تاکتیکها را در پیش گرفت که زمینه تسریع تسخیر ایران توسط دشمنان شد. موقعی که لشکریان چنگیز در رجب ۶۱۶ ه. ق مقابل دیوار اترا ظاهر شدند، «بدرالدین عمید» که از طرف خوارزمشاه

سمت وزارت در بلاد تُرك را داشت گریخت و به چنگیزخان پیوست و اندك اندك امرا و ایرانیان زیادی به اردوی مغولان پیوستند و در باب اوضاع دربار پوسیده سلطان محمد و اوضاع تیره‌گون ایران اطلاعات لازم را در اختیار چنگیزخان قرار دادند. الحق که مردم نیز مانند خود شاه بودند و مصداق بارز «الناس علی دین ملوکهم». نویسنده مقامات حریری در ذکر احوال مردمان در این دوره می‌نویسد:

انسان در این دوره، در اثر سقوط از مرتبه صاحب اراده بودن به ورطه تسلیم شدن، به موجودی ضعیف تبدیل شد؛ چنان که بعضی عقلای زمان برای منصرف کردن ایشان از این اعتقاد، روش زندگی ستمگران و تبهکاران را به مردم تعلیم می‌دادند که این هم آنان را به راهی جز فنا و تباهی نمی‌کشاند.

محمدبن علی سلیمان راوندی سالهای آخر زندگی اجتماعی ایران را پیش از حمله مغول چنین وصف کرده است:

... در هر شهر بهانه‌گیری بود که مسلمانان را رنج می‌داد و خون و مال ایشان می‌برد که این منفعت دیوان است. خرابیات و خُمخانه‌ها را بنا کردند و به فاش لواط و زنا و مناهای شرع را تمکین دادند و بر هر چیز ضمانتی نهادند که این توقیر پادشاه است و آب علما ببرند. هر که از لباس تقوی برهنه شود، هیچ از دنیا نپوشد و سرهنگی ده جا (قوادخانه) نهاده است و در هر شهر از شهرهای عراق زنان نشانده و آن خوردن که در شرع حرام و آن کنند که بیرون از دین اسلام بود. پلید زبان باشند. به هر سخن دشنامی دهند، اول سخن دشنام و دوم چماق و سوم زر بده! هر سه ناواب...^۲

در اوضاع این چنین اسف انگیز روانشناسی جمعی نیز چنان به یأس روانی، جبرگرایی و انفعال گراییده بود که ذکر داستانها از رویارویی مردم با سردمداران مغول غیر قابل باور می‌نماید.

ابن اثیر در الکامل نوشته است:

يك نفر مغول به قریه یا دربندی که مردمی فراوان در آن بودند وارد می‌شد و یکی یکی ایشان را می‌کشت و احدی جسارت آن که به سمت او دست دراز کند، نداشت. گویند از آن قوم مردی را گرفت و چون برای کشتن او حربه‌ای نداشت، به او گفت سر خود را زمین بنه و از جای خود تهنیت. مرد چنین کرد و مغول رفته شمشیری به کف آورد و او را با آن کشت...^۳

هنگامی که سلطان محمد خوارزمشاه شهر به شهر از مقابل لشکر مغولان می‌گریخت، در هیچ جا حمایتی از مردم نسبت به او دیده نمی‌شد. سرانجام وقتی در جزیره آبسکون مُرد، کفنی از برای مرگ نداشت و «چون چیزی برای جامه مرگ او در دسترس نبود، شمس‌الدین محمود پیراهن خود را به این مصرف رساند و او را در سال ۶۱۷ در آن جزیره به خاک سپردند».^۴

عظاملك جویی در مورد تسخیر شهر بخارا توسط مغولان می‌نویسد که بعد از سه روز محاصره بخارا،

مردم چون در خود تاب مقاومت ندیدند به تسلیم رضا دادند و قاضی آن شهر «بدرالدین» و هیئتی، از وجوه اهالی برای طلب امان پیش سرکردگان مغول رفتند. و پس از تحصیل زنده‌های شهر را بر روی قشون چنگیز گشودند؛ اما مغولان با شهر و اهالی چنان کردند که وقتی از یکی از بخاراییان که توانسته بود از مرگ بگریزد و خود را به خراسان رساند، حال بخارا را پرسیدند، گفته بود: «آمدند و کُندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند». جماعت زیرکان که این تقریر شنیدند اتفاق کردند که در پارسی موجز تر از این سخن نتواند بود.^۵

شیخ اوحدالدین کرمانی در ذکر لطماتی که حمله مغولان بر این سرزمین وارد ساخت، در شعری چنین تصویر کرده است:

تقدیر به آب تیغ ناپاکی چند آتش در زد به جان ناپاکی چند
از عالم قهر تند بادی بوزید برچید ز روی خاک خاشاکی چند

«و اگر تا هزار سال دیگر هیچ آفتی و بلایی نرسد و عدل و داد باشد، جهان با آن قرار نرود که در آن وقت بود.»^۶

ذکر بیشمار جنایات مغول در این مختصر نمی‌گنجد، اما در مقابل تمامی ضربات ویرانگرشان، حداقل یک خدمتی کردند و آن کندن و ویران کردن سلسله متحوس خوارزمشاهیان از سر ایرانیان؛ بود زیرا اگر سلطان جلال‌الدین خوارزمشاهی به جبر به فتوای قاضی عزالدین قزوینی زن شوهرداری را تصاحب می‌کرد، حتی‌المقدور مغولان در متابعت سفت و سخت از یاسای چنگیزی چنین نمی‌کردند. یاسایی که در یک تبصره‌اش آمده بود: «هر عورت که هنگام غارت، به دست یکی از لشکریان آمدی، اگر آن عورت شوهر داشتی، دست تصرف به او نگشادی و هر عورت که از خراسان و عجم بگرفتند، اگر او را شوهر بودی هیچ آفریده برو تعلق نکردی...»^۷.

حمله مغول با همه قوت و صلابت خود نتوانست از ادامه علوم و ادبیات بکاهد. در این دوره سعدی، مولوی، همایون تبریزی، شیخ محمود شبستری، اوحدی مراغه‌ای و حافظ شیرازی در شعر ظهور کردند. این زمینه مختصر بر زمانه غمبار و اسف انگیز شاعر گفته آمد تا وضع رقت بار اجتماعی و اقتصادی ایران طی قرون ششم، هفتم و هشتم و قتل و غارت‌های مداوم، اندکی نمایانده شود. در چنین فضای بلیشویی که مردم زیر ستم ستمگران له و لورده می‌شدند و کثیری از پیشوایان و شاعران نیز به جای تلاش در تخفیف آلام مردم، برای تأمین آسایش خود با زمامداران ستم‌پیشه وقت می‌ساختند، و تنها شاعران معدودی چون سیف‌الدین فرغانی، خواجهی کرمانی، اوحدی مراغه‌ای و عبید زاکانی با شجاعت تمام، مظالم و بیدادگریهای مغولان و همکاران ایرانی آنها را برملا می‌ساختند.

شیخ رکن‌الدین بن حسین مراغه‌ای در سال ۶۷۰ هـ. ق در شهر مراغه متولد شد. تاریخ ولادت او را با توجه به اشاره خود شاعر در مثنوی «جام جم» می‌توان به دست آورد. اوحدی این منظومه را در سال ۷۳۳ هـ. ق تمام کرده است و در آن تاریخ ۶۳ سال داشته است:

چون به تاریخ برگرفتم فال هفتصد رفته بود و سی و سه سال
چون به سالی تمام شد بدرش ختم کردم به لیلة القدرش^۸

اوحدی مراغه‌ای از آنجا که فرزند حسین اصفهانی بوده است، همین اصفهانی بودن پدر و اینکه خود شاعر مدت مدیدی در اصفهان زیسته است، بعضی از نویسندگان را به اشتباه انداخته که او را زاده اصفهان قلمداد کنند. به نظر سعید نفیسی، اوحدی زادگاهش اصفهان بوده و در جوانی پس از سفر به شهرهای مختلف وارد مراغه شده است.^۹ اما بعضی از نویسندگان دچار اشتباه مضاعف شده، علاوه بر ذکر زادگاه شاعر، مدفن او را نیز اصفهان دانسته‌اند. دولتشاه سمرقندی در «تذکره الشعراء» نویسد که اوحدی در ۶۹۷ ق. / ۱۲۹۸ م. در اصفهان متولد شده و در اصفهان مدفون شده و مزار وی نیز نزد مردم این شهر محترم است؛^{۱۰} در حالی که مزار باشکوه اوحدی اینک در مراغه زیارتگاه خاص و عام و گردشگران داخلی و خارجی است.

منابع دیگری نیز مانند «مونس الاحرار فی دقایق الاشعار» اثر محمدبن بدر جاجرمی، «نفحات الانس» اثر جامی، «کشف الظنون» اثر حاجی خلیفه نیز دچار این اشتباه شده و زادگاه شاعر را اصفهان دانسته‌اند، اما در مقابل، تذکره‌هایی چون «ریاض العارفین»، «مجمع الفصحا»، «فهرست ربو»، «لطایف الخیال»، «تاریخ ادبیات ادوار براون»^{۱۱}، «اوحدی بلیانی در عرفات العاشقین»^{۱۲} و «سلم السموات»^{۱۳} زادگاه اوحدی را به درستی مراغه ذکر کرده‌اند.

از چگونگی دانش‌اندوزی اوحدی اطلاع دقیقی در دست نیست. اوحدی مراحل آغازین حیات پر بارش را در مراغه گذرانید که در آن زمان به واسطه تأسیس رصدخانه معروفش به همت فیلسوف بزرگ شرق، خواجه نصیرالدین طوسی، رونق بسزایی داشت. کتابخانه و مدارس در این شهر بودند که حوزه درس منجمین و فلاسفه و متفکرین بزرگ این ادوار محسوب می‌شدند و بالطبع اوحدی جوان نیز از این همه دانش بی‌نصیب نماند. نامبرده در این شهر زبانهای فارسی و عربی را به خوبی آموخت و با علوم زمان خود چون منطق، فلسفه، الهیات، نجوم و علوم دیگر آشنایی تمام یافت. همین طور با آثار شاعران بزرگ متقدم دیار خویش چون قطران تبریزی، نظامی و خاقانی آشنا شد.^{۱۴} اما برگزیدن تخلص «اوحدی» به خاطر ارادتش به اوحالدین کرمانی، بعضی از نویسندگان را به این اشتباه انداخته که نوشته‌اند اوحدی مراغه‌ای شاگرد اوحالدین کرمانی بوده است! اما مراجعه به شرح حال اوحدی کرمانی و عدم انطباق زمانی حیات این دو شاعر، خلاف قول مذکور را به خوبی نمایان می‌کند. اگر زمان فوت اوحدی کرمانی ۶۳۴ ه. ق بوده، اوحدی مراغه‌ای در این زمان هنوز متولد نشده بود تا از خرمن علم او بهره گرفته باشد! اما در هر حال اوحدی نسبت به اوحالدین کرمانی انتساب طریقتی داشته است.^{۱۵}

دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعراء که در ۸۹۲ ه. ق. به پایان رسانیده، چنین گفته است:

ذکر عارف موحد، اوحدی مراغی، قدس الله سره العزیز، مردی موحد و عارف و گرمرو بوده و با وجود کمال عرفان و سلوک در فضیلت ظاهری هیچ کمی نداشته و مرید شیخ الشیوخ اوحالدین

مقدمه پنج

کرمانی است، قدس سره، و «اوحدی» بدان جهت تخلص می‌کند و شیخ اوحداالدین کرمانی یکی از اکابر اولیاست و مرید شیخ الاسلام والمسلمین شهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروردی بوده و در چهار رکعت نماز خفتن تمام قرآن را ختم کرده و در سلوک مقامی عالی داشت و خلیفه بغداد المستنصر بالله مرید او شده و این رباعی شیخ اوحداالدین کرمانی می‌فرماید، رباعی:

اوحد، دم دل می‌زنی اما دل کو؟ عمریست که راه می‌روی، منزل کو؟
تا چند زنی لاف ز زهد و طامات؟ هفتاد و دو چله داشتی، حاصل کو؟^{۱۶}

حکیم شاه محمد قزوینی در مجالس النفایس علیشیر نوایی چنین نوشته است:
اوحدی مراغه‌ای اشعار خوب دارد و از کمال اولیاست و دیوان او مشهور است و جام جم نیز از تصانیف اوست و این غزل از دیوان اوست:

دلبر من رقم مشک به مه بر زده بود	خلق را آتش سوزنده به دل در زده بود
صد گره باز بر آن زلف معنبر زده بود	عالمی را چو سر زلف به هم بر زده بود
در چمن گشته چمان، ساغری از باده به دست	متمایل شده، گویی دو سه ساغر زده بود
عارض از سورت می در خوی و گویی که نسیم	قطره‌ای شبنم بر برگ گل تر زده بود
نونی از غالیه بر برگ سمن ساخته بود	نقطه بر روی از آن خال معنبر زده بود
عرصه باغ ز الواح ریاچین خود را	از برای قدمش بر زر و زیور زده بود
گلش از بهر نثار قدمش ماحضری	برگ‌ها ساخته از هر طرف و زر زده بود
مدتی بود که از شوق تو گویی نرگس	حلقه‌ای بود همه دیده که بو در زده بود

مرحوم وحید دستگردی در آغاز جام جم (چاپ تهران) شرحی درباره اوحدی نوشته است، بدین گونه:

اوحدی مراغه‌ای اصفهانی - نسب و عمر و قبر - شیخ اوحداالدین اوحدی فرزند حسین اصفهانی ولادت و وفات در مراغه و قبر او در کنار مراغه واقع و اینک زیارتگاه خاص و عام و به وسیله چسبانیدن ریگ به سنگ دیوار تفال می‌زنند. بقعه او به حال خود باقی و بنایی مفصل اطراف خراب شده...

شیخ ابوالقاسم بن ابی حامد بن نصر بلیانی در سلم السماوات که از ۱۰۰۳ تا ۱۰۱۴ مشغول تألیف آن بوده، چنین آورده است:

شیخ اوحدی اصل وطنش مراغه تبریز است و نظم و سخنش مطبوع و دل‌آویز، دست ارادت به شیخ اوحداالدین کرمانی داده و رخت اقامت در خانقاه او نهاده، به اجازت او کمر فقر بسته و به اشارت او در حلقه ذکر نشست، او را به این نسبت مباحثات بوده، لاجرم اوحدی تخلص نموده، بسیاری آئینه دل در کوره ریاضت تافته تا تصفیه دل از بوته فقر یافته، در این معنی می‌گوید:

اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیک‌بختی دید

محمد قدرت‌الله خان گویاموی متخلص به «قدرت» در تذکره نتایج الافکار که در ۱۲۵۸ تألیف کرده، چنین آورده است:

مظهر تجلیات رحمانی، شیخ اوحدی اصفهانی، فاضلیست معدن کمال و عارفیست صاحب وجد و حال، اشعار عاشقانه و ابیات عارفانه بسیار دارد، تاریخ وفاتش سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه از روی تحقیق نوشته‌اند و قبر وی در مراغه تبریز است. گویند که: به شرف صحبت شیخ اوحداالدین کرمانی فایز گردیده، به حلقه ارادتش درآمد. این سخن به نظر بعد زمان که از وفات هر دو بزرگوار ظاهر است مستبعد می‌نماید، شاید مرید به واسطه باشد. این چند بیت از کلام فصاحت نظام اوست:

امروز چون به دست تو دادند تیغ فتح کاری بکن که پیش تو فردا سپر شود

ز شرم روی تو در باغ وقت گل چیدن گل آب گردد و از دست باغبان بچکد

خاکساران جهان را به حقارت منگر تو چه دانی که درین گرد سواری باشد؟

مرحوم محمدعلی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان چنین نوشته است:

اوحدی - شیخ رکن‌الدین از اولیای صوفیه و صاحب مقامات عالیه بوده، اصلش از مراغه آذربایجان است، ولی بیشتر در شهر اصفهان به سر برده و لذا منسوب به آن شهر شده است. میرکمال‌الدین حسین در کتاب «مجالس العشاق» که آن را حدود سالهای ۹۰۸ و ۹۰۹ هـ. ق نوشته است، در مورد تحصیل و دانش‌اندوزی اوحدی می‌نویسد:

... شیخ اوحدی، از مریدان حضرت شیخ اوحداالدین کرمانی است. در آن زمان هژده کس از اولیا، در مجلس حضرت شیخ صدرالدین قونوی، فصوص‌الحکم می‌خواندند، مثل شیخ عراقی و امیرحسینی و شیخ سعید فرغانی و شیخ اوحدی، یکی از هژده است.^{۱۷}

برخی اوحدی را شاگرد مکتب محی‌الدین عربی می‌شناسند و در ترویج معانی بلند عرفانی او را هم طراز فخرالدین عراقی می‌دانند. ادوارد براون می‌نویسد: «کلمات شیخ محی‌الدین حتی در همین اوقات [عصر اوحدی] نیز در ایران نفوذی عظیم دارد و این اثر وجود عراقی و اوحداالدین مراغی و سایر صوفیه است که شاگرد آن مکتب بوده‌اند.^{۱۸}

اوحدی پس از فرا گرفتن علوم مقدماتی برای تکمیل دانش خود به سیر و سیاحت پرداخت و ابتدا روانه اصفهان شد که در این زمان شهری بزرگ در ایران مرکزی محسوب می‌شد. سالهایی چند در این شهر در نهایت گمنامی گذراند و به واسطه همین مناعت طبع از ابراز فضایل و هنر شاعری خویش سر باز زد و در نهایت فقر و تنگدستی روزگار را به سر برد. آنچه اوحدی را از دیگر شاعران عصر خودش متمایز می‌نمود،

مقدمه هفت

همانا عدم وابستگی‌اش به دربار و ارباب قدرت بود. به طوری که حتی به تنقید بی‌رحمانه خداوندان قدرت نیز پرداخته است. همچنان که از اشعارش برمی آید از شهرهای مختلفی چون بصره، دارالسلام، بغداد، دمشق، سلطانیه، کربلا، کوفه، نجف، قم و همدان هم دیدن کرده است. در اشعار شاعر به این شهرها اشارت رفته است:

اصفهان، اقلیم چارم آسمان چارم است سوی او عیسی صفت بی‌بار و عجز باید شدن

چشم کنار دجله شد جز یاد بغداد مکن چون آن هوس دارد دلم از دیگری یادم مکن

اوحدی را با چنین قوم او فتاد راه سلطانیه و دارالسلام^{۱۹}

شاعر پس از سفرهای دور و دراز سرانجام در پیرانه سری به سال ۷۰۶ ق. / ۱۳۰۶ م. به موطن اصلی خود یعنی مراغه بازگشته و در تاریخ ۱۵ رمضان ۷۳۸ ه. ق. مطابق با ۶ آوریل ۱۳۳۸ م. در ۶۳ سالگی در مراغه رحلت کرده و در همانجا مدفون شده است. شاعر در مورد دل‌بستگی خاصی به زادگاه خود، شدت علاقه خود را به «آب قرق» و «صوفی چای» مراغه چنین بیان کرده است:

لب نیست که از مراغه پر خنده نشد آب قرق‌اش دید و به جان بنده نشد
از مرده‌گور او عجب می‌دارم کز شهر برون رفت، چرا زنده نشد؟

ای خاک تو آب سبزه‌زار صافی تابوت تو سرو جویبار صافی
تا عمر مراغه بود هرگز نشانند مانند تو سرو در کنار صافی^{۲۰}

و شاعر به خاطر همین علاقه‌اش به «صوفی چای» مراغه بوده که در ابتدا تخلص «صافی» برگزیده بود. اوحدی مراغه‌ای عارف و ارسته کاملی بود. از اندیشه‌های عمیق و پرمغزش معلوم می‌شود که در علوم دینی و عرفانی استغراق شگفت‌انگیزی داشته و بسیار گرانمایه و دانشمند بوده است. ملک‌الشعرای بهار، اوحدی را در ردیف بزرگانی چون مولانا، سعدی و حافظ قرار می‌دهد و می‌نویسد: «این داهیة عظمی [حملة مغول] موجب شد که کار زبان فارسی روی به تراجع نهاد و شعرای بزرگ که در هر شهری از آن معدودی شمار بالبان بودند، در همه مملکت به چند تن تقلیل یافتند و از قرن هفتم به بعد جز چند استاد مانند ملای رومی، سعدی و بالاخره اوحدی و حافظ، دیگر شاعر بزرگی که لااقل بتواند پهلوی به پهلوی شعرای عصر سلجوقی و خوارزمی بزند و سخنش برای ما سند واقع شود، به وجود نیامد.»^{۲۱}

به نوشته بعضی از منابع، انتشار برخی از آثار اوحدی در طول تاریخ به جهات سیاسی و مذهبی مشکلاتی

برای شاعر به بار آورده که منشأ این مشکلات این است که خواجه نصیرالدین وزیر و مشاور هلاکوخان که مردی فاضل، اندیشمند و سیاستمداری کم‌نظیر بود، به سبب آگاهی‌اش از عمق فساد راه یافته به دستگاه خلافت عباسی بخصوص در عهد معتصم، آخرین خلیفه این خاندان که اموراتش را به جای رسیدگی به کارهای مسلمانان، صرف زن‌بارگی، کبوتربازی و عشرت‌طلبی می‌کرد، برای نجات عالم اسلام از فساد و انحراف و پایان دادن به حکومت پانصد ساله عباسیان، هلاکوخان را به تسخیر بغداد تشویق و تحریک نمود. اما این خدمت خواجه نصیر در نظر ناآگاهان و بی‌خبران متعصب که از آن خوان یغما سود می‌بردند، گناهی نابخشودنی تلقی گردید تا آنجا که جمعی به مخالفت با خواجه و مداحان او و خاندانش برخاستند. اوحدی مراغه‌ای چون کتاب «ده نامه» خود را به نام نبیره خواجه نصیرالدین طوسی مزین کرده، عده‌ای از جهال و متعصبین با انتشار آثار و افکار او مخالفت ورزیدند.^{۲۲}

رشد و بالندگی شاعر مقارن با به قدرت رسیدن سلسله ایلخانیان است. دوره‌ای که کم‌کم قتل و غارت‌های مغول و ویرانی شهرها پایان می‌یابد و از پس ویرانه‌های به جای مانده، حکومت ایلخانیان آغاز می‌شود و شاهانی از ایلخانی به قدرت می‌رسند که نسبت به حکمرانان اولیه مغول بهره‌ای از خلق و خوی آدمیت داشتند و با مرگ سلطان ابوسعید که اوحدی در زمان حکومت او به اوج شهرت و پختگی رسید، پایان می‌یابد. حکومت ایلخانی با حکمرانی غازان خان آغاز شد. اوضاع و خیم اقتصادی و انحطاط طولانی، غازان خان را بر آن داشت تا پس از اسلام آوردن اصلاحات اساسی را در کشور آغاز کند. او قبل از این، کیش بودایی داشت، اما با بزرگان مسلمان و اهل قلم و روحانیون روابط نزدیکی برقرار ساخت و در «چهارم شعبان سال ۶۹۴ هـ. ق در لار دماوند غسل کرده، جامه‌ای نو پوشید و بر دست شیخ صدرالدین ابراهیم که یکی از دختران عظاملك جویی را در عقد خود داشت، اسلام آورد و به پیروی از او، قریب صد هزار نفر از مغولان اسلام آوردند و غازان خان از این تاریخ به نام محمود خوانده شد.»^{۲۳}

«جامع‌التواریخ» تألیف مشهور رشیدالدین فضل‌الله بن ابی‌خیر علی همدانی، وزیر ایلخانان - غازان خان و اولجایتو - که در حدود سال ۱۳۱۰ م. با همکاری عده‌ای از آشنایان به زبانها و تاریخ اقوام مختلف تحریر شده، بلاشک منبع بسیار ارزنده‌ای است برای بررسی دوره ایلخانیان یا دوره‌ای که اوحدی مراغه‌ای می‌زیسته است.

غازان در ۱۰ ذی‌الحجه سال ۶۹۴ هـ. ق با جلال تمام وارد تبریز شد و در آخر همان سال که مصادف با نوروز می‌شد، در آن شهر به مقام ایلخانی جلوس نمود و وارث تاج و تخت هلاکو شد. اولین فرمانش دایر بر وجوب قبول مذهب اسلام برای مغول و اجرای آداب دینی و رعایت جانب عدالت و منع امرا و اکابر از ظلم به زیردستان بود. به دستورش معابد یهود و بتخانه‌های بودائی و آتشگاه‌های زرتشتی ویران و کلیساها به مسجد مبدل شدند.

پطروشفسکی در مورد هدف غازان خان از اصلاحاتش می‌نویسد:

هدف از اصلاحات غازان خان - که مبین نظر سیاسی بخشی از بزرگان کارمند محلی (ایرانی و تاجیک) بوده - سبک کردن وضع روستاییان بود؛ ولی البته تا حدی که برای احیای کشاورزی لازم شمرده شود و استعداد مالیات پردازی روستاییان و بالملازمه عواید دولت را بالا برد و کشاورزان را از قیام و عصیان باز دارد.

نویسنده در ادامه می‌نویسد:

سیاست تمرکز غازان خان و وزیر وی رشیدالدین ممکن نبود مستمر و موفقیت‌آمیز باشد، زیرا مورد پشتیبانی کامل فتودالها نبود... و از طرف بزرگان لشکری و چادر نشین مغول و ترک و بخشی از بزرگان ثابت مکان شهرستانی ایرانی که در دستگاه دولت خدمت نمی‌کردند، با سیاست مزبور مخالفت و مقاومت به عمل می‌آمد.^{۲۴}

از مکاتبات رشیدالدین چنین استنباط می‌شود که عقاید سیاسی وی مبنای اصلاحات غازان خان را تشکیل داده و طبق تفکرات رشیدالدین، خوانین مغول باید با سران فتودال مسلمان نزدیک شوند و سنن دولتمداری ایران را بپذیرند. باید اساس پیشین مالیاتی و خراج بر کشاورزی احیا شود و بدین منظور بار مالیات روستاییان سبک گردد. رشیدالدین جایی به فرزندش پند می‌دهد که در اخذ مالیات، اعتدال را نگاه دارد و به سپاس این موهبت که خدای او را بر بندگان دیگر سروری و مہی داده است، در انجام کار مردم اهتمام نماید. رشیدالدین حکام را از عاقبت ظلم زنهار می‌دهد.^{۲۵}

اصلاحات غازان خان پس از مرگش، توسط برادرش اولجایتو که در ۷۰۳ ه. ق قدرت را به دست گرفت، ادامه پیدا کرد و خواجه رشیدالدین نیز همچنان مسند دیوانی و وزارتی را به دست داشت. اولجایتو به تشویق طرفداران شیعه، مذهب شیعه را برگزید و اسم خود را محمد خدا بنده گذاشت. در سال ۷۰۹ ه. ق فرمان داد که نام خلفای ثلاثه را از خطبه و سکه بپندازند و نام حضرت امیرالمؤمنین علی و امام دوم و سوم شیعیان (ع) را در خطبه بیاورند و در سکه فقط بر نام حضرت علی بن ابیطالب (ع) اقتصار کنند و مردم ایران قبول مذهب شیعه نمایند... اقبال اولجایتو (محمد خدا بنده) به مذهب تشیع باعث شد علمای تشیع به طرفش جذب شوند. حتی علامه جمال‌الدین حسن بن مطهر حلی که از مشهورترین مصنفین فرقه امامیه اثنا عشریه و از علمای معقول و منقول و از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی است، به رسم تحفه دو کتاب در اصول عقاید شیعه تألیف کرده و به پیشگاه اولجایتو آورد.^{۲۶}

اولجایتو در ۲۸ رمضان ۷۱۶ ه. ق در اثر افراط در شرب شراب و شهوت رانی، در حالی که بیش از چهل سال نداشت درگذشت و ابوسعید بهادرخان که از نه سالگی به عنوان حاکم خراسان بدان دیار فرستاده شده بود، به سلطانیه بازگشت و در «تاریخ غره صفر ۷۱۷ ه. ق در حالی که امیرچوپان یک بازوی او و امیرسونج بازوی دیگر او را گرفته بودند، رسماً به تخت ایلخانی نشاندند».^{۲۷}

حمدالله مستوفی می‌نویسد: «پادشاهزاده را به سلطانیه آوردند تا به حکم وصیت پدر به پادشاهی نشست

در صفر سنه سبع عشر و سبعائه ۱۲ ساله بود...»^{۲۸}

در قرنهای هشتم و نهم هجری، نهضت‌های متعددی رخ داد که تشیع عقیده مشترک آنها بود و به دلیل همین نهضت‌ها شیعه در ایران قوت گرفت. خود شخص ایلخان ابوسعید بهادرخان و کثیری از بزرگان و اقویا مانند رشیدالدین وزیر و پسران و وزیر غیاث‌الدین محمد رشیدی و امیراحمد رشیدی و امیر اولوس امیر چوپان از مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی بودند.^{۲۹}

شیخ صفی‌الدین اردبیلی خود شافعی مذهب بود، اما بعدها که پسرانش قدرت را در دست گرفتند، از اینکه نیای بزرگشان به سنی‌گری شناخته شود ابا داشتند، به همین دلیل، اعلام کردند که از رواج‌دهندگان شیعی بوده^{۳۰} و تئسبش با ۲۱ پشت به امام هفتم شیعیان، امام موسی کاظم (ع)، می‌رسد! کتاب «صفوة الصفا» که در مورد تاریخ زندگی شیخ صفی‌الدین تحریر شده است، در مورد رونق بازار شیخ صفی‌الدین اردبیلی می‌نویسد:

شیخ صفی‌الدین در آغاز فقط يك جفت زمین داشته و با حاصل آن اعاشه می‌کرده. ولی در پایان عمر صاحب بیش از ۲۰ قریه ملك شخصی بوده که از طرف فتوادل‌های گوناگون به وی اهدا شده بود. او آنها را وقف خانقاه خویش کرد. شیوخی مانند صفی‌الدین، نیازی به چشم‌پوشی از نعمت‌های دنیوی نداشتند، زیرا که هدایای فراوان دریافت کردند.^{۳۱}

رشیدالدین وزیر در نامه‌ای خطاب به شیخ می‌گوید که به مناسبت عید فطر اجناس زیر را به رسم هدیه به وی اختصاص داده: «گندم ۱۵۰ جریب، برنج سفید کرده ۳۰۰ جریب، روغن گاو ۴۰۰ من، عسل ۸۰۰ من، ماست ۲۰۰ من، دوشاب ۱۰۰ من، شکر ۴۰۰ من، شکر سفید ۱۰۰ من، گاو نر ۳۰ رأس، گوسفند ۱۳۰ رأس، غاز ۱۹۰، مرغ ۶۰۰، گلاب ۳۰ قاروره، وجه نقد ۱۰۰۰۰ دینار و غیره...»^{۳۲}

همین ریا و تزویر و آلودگی فساد باعث شده تا اوحدی مراغه‌ای بگوید:

شیخ ما آنچنان بزرگانند نه چنان روبه‌ان و گرگانند

اوحدی در جای دیگر ضمن تاختن بر مشایخ صوفیه عهد ایلخانی می‌گوید:

بیر شاید دانه پاشیده گرد او چند ناتراشیده

ریش را شانه کرده پره زده سرکه بر روی نان و تره زده

پنج، شش جا نشانده حلقه ذکر سر خود را فرو کشیده به فکر

تا که می‌آورد ز در خوانی پا که سازد برنج بریانی

کم بری زر، ز زرق نپذیرد پر بری، زود در بغل گیرد!

در مقابل تصویری که اوحدی از طبقات فرودست جامعه و کشاورزان می‌دهد اسف انگیز است:

گوشت دهقان به هر دو ماه خورد مرغ بریان چریک شاه خورد

دست دهقان چو چرم گشته ز کار ده‌خدا دست نرم برده که آر

چه خوری تو ز دستواره او	نظری کن به دست پاره او
دو سسه درویش رفته در دره	پی‌گوساله و بز و بره
شب فغانی که گرگ میش ببرد	روز آه‌ی که دزد خیش ببرد
تو پر از باده کرده پشم بروت	که کی آرد شبان پنیر و قوروت
چند در قهر دیگران کوشی	بهر خود شیر دیگران دوشی

بعضی از نویسندگان، مثنوی جام جم را «ادعای علی‌ه فرمانروایان و دست‌نشانگان غارتگر مغول و غیر مغول ایرانی آن روزگار» می‌نامند.^{۳۳}

اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در دوره ایلخانان با اصلاحات غازان خان رو به بهبود نهاد، اما با قتل خواجه رشیدالدین مورخ و وزیر دوره ایلخانی دوباره به انحطاط گرایید. خواجه رشیدالدین به دسیسه دشمنان بخصوص با تحریکات رقیبش خواجه علیشاه ابتدا در رجب ۷۱۷ ه. ق از وزارت معزول شد و از سلطانیه به تبریز رفت، اما دشمنانش بدین بسنده نکردند و سلطان ابو سعید بهادرخان را به قتلش تحریک کردند. در نتیجه «میرغضیان در ۱۷ جمادی الاولی سال ۷۱۸ ابتدا فرزند خواجه یعنی عزالدین ابراهیم را که شانزده سال بیش نداشت، پیش چشم پدر پیر کشتند و بعد آن وزیر فاضل یگانه را در سن ۷۳ سالگی در نزدیکی تبریز دو نیمه کردند و با این حرکت زشت به عمر یکی از بزرگترین حکما و اطبا و منشیان و مورخین ایران که در میان رجال شرق کمتر نظیر داشته، خاتمه بخشیدند».^{۳۴}

دشمنان سیاسی خواجه رشیدالدین پس از کشتن او برای اینکه آثار خیرات و میراث و تصنیفات او را از ذهن مردم بزایند و او را در نظر عوام خفیف سازند، «...مسأله اصل یهودی او را پیش کشیدند که این سزای آن یهودی که کلام خدا را دگرگون ساخت»!^{۳۵}

با قتل خواجه رشیدالدین فضل‌الله امور دیوانی و سیاسی کشور از هم گسیخت و بی‌نظمی و اختلال در امور کشوری شدت و حدت پیدا کرد. «آن وقت بود که ابوسعید بر قتل خواجه رشید سخت متأسف شد... گفت از موقع قتل خواجه رشید امور دیوانی رو به خرابی و سستی گذاشته و هیچ یک از جانشینان خواجه شهید لیاقت اداره مهم کشوری را نداشته‌اند. بالاخره سلطان برای تلافی ظلمی که در حق خواجه رشیدالدین رفته بود، پسرش خواجه غیاث‌الدین محمد را به وزارت خود برگزید».^{۳۶}

تکیه بر مسند وزارت خواجه غیاث‌الدین محمد باید در سال ۷۲۴ ه. ق و یا ۷۲۵ ه. ق باشد. چرا که اوحدی مراغه‌ای که از سال ۷۰۶ ق. / ۱۳۰۶ م. به مراغه بازگشته و در آنجا می‌زیست^{۳۷} از مراغه به تبریز رفته و با ابوسعید بهادرخان و وزیرش غیاث‌الدین محمد بن خواجه رشیدالدین فضل‌الله دیدار کرده و هم سلطان و هم وزیرش غیاث‌الدین محمد شاعر را «اکرام کرده‌اند»^{۳۸}؛ شاعر هم در اشعار خود ابوسعید و وزیرش غیاث‌الدین را ستوده است.^{۳۹}

اینکه سعید نفیسی می‌نویسد اوحدی در سالهای ۷۳۲-۳۳ هـ. ق / ۱۳۳۲-۳۳ م. در تبریز اقامت داشته،^{۴۰} به لحاظ تاریخی و زمان صدارت غیاث‌الدین محمد نیز مطابقت می‌کند. اما شاعر در اواخر عمرش دوباره به مراغه بازگشته و بعد از ۵ یا ۶ سال زندگی در زادگاهش به سال ۷۳۸ هـ. ق در همان جا بدرود حیات گفته است.

اواخر عمر شاعر مقارن و مصادف است با پریشان احوالی روزگار، خرابی اوضاع اقتصادی، سیاسی و نارضایتی و قیامهای متعدد قشرهای پایین اجتماع که از زمان قتل رشیدالدین آغاز شده و اینک به اوج خود رسیده بود.

با مرگ ابوسعید بهادرخان، آخرین سلطان ایلخانیان در سال ۷۳۶ هـ. ق و ظهور و استیلای امیر تیمور گورکانی، دوره فترت به وجود می‌آید و جنگ داخلی بین خانها و امیران فتودال برای کسب قدرت شدت می‌گیرد و خودسری و ستمگری به اوج خود می‌رسد.^{۴۱}

ظلم و بی‌عدالتی و گسترش هرج و مرج و آشفتگیهای اقتصادی و سیاسی موجب ظهور قیامهای متعددی شد که از برجسته‌ترین آن می‌توان به آغاز قیام سربداران در سبزوار به رهبری شیخ خلیفه، قیام کرمان، قیام مازندران، قیام گیلان اشاره کرد که اندکی پس از به قدرت رسیدن تیمور خونریز به وحشیانه‌ترین وجه در خون نشستند و سرکوب شدند.

اوحدی مراغه‌ای در خشناختن روزگار شهرتش در سلطنت ابوسعید (۷۳۶-۷۱۶ ق) بوده و مثنوی جام جم را در همین دوره (سال ۷۳۳ ق.) به رشته نظم درآورده است؛ از همین رو آشفتگیهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را به نحو شایسته در اشعارش متبلور ساخته و اشعارش آینه‌ای است تمام‌نما از وضعیت آشفته سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و فکری نیمه‌اول قرن هشتم هجری.

اوحدی در اشعار خود به نتایج ظلم و بیدادگری حکام و اربابان قدرت می‌پردازد و آنان را به مار و موری تشبیه می‌کند که به جان رعیت افتاده و حاصل کار ایشان را به یغما می‌برند:

ظلمت ظلم تیره دارد راه	عدل باید جناح و قلب و سپاه
خانه ظالمان نه دیر که زود	به قضیحت خراب خواهد بود
ظلم تاریک و دل سیه کندت	عدل رخشنده‌تر ز مه کندت
مرد را ظلم بیخ کن باشد	عدل و دادش حصار تن باشد
... تو ترس که باغ سازی و تیم	خرج آن جمله خراج یتیم
باغ خود را نچیده گل بیوه	برده سرهنگ هیزم و میوه
شب تاریک دواک رشتن او	روز نانی به خون سرشتن او
پیر زن نیمه شب که آه کند	روی هفت آسمان سیاه کند

وای بر خفتگان خونخواران
 زآفت سیل اشك بیداران
 بس که دیدم دعای پیرزنان
 که فرو ریخت خون تیر زنان...
 گرچه ترشست و تلخ گفتن حق
 شوربختیست هم نهفتن حق^{۲۲}

اوحدی فیلسوف

اوحدی انسانی دردمند، مردم دوست، عارف مسلک و پارسا و دارای روحی جستجوگر و پژوهنده بوده و از خلال اشعارش می‌توان به طرز فکر و جهان‌بینی‌اش پی برد. در خصوص هستی، خلقت و غایت آن می‌پرسد:

این طول و عرض چند و زمان و مکان کدام
 این چهار عنصر و سه موالید و شش جهت
 ... این جان روشن و تن تاریک را چه حال؟
 این وصلت و مفارقت و جوهر و عَرَض
 ... آوردنش به عالم و بردن به خاک چندان؟
 ... منزل یکی و راه یکی و روش یکی
 و در خصوص پیدایش جهان می‌گوید:

ای پژوهنده حقایق کون
 این جهانی که اندرویی تو
 اصل او از کجا هویدا شد؟
 چه نخست از عدم پدید آمد؟
 متحرک چراست چرخ بلند؟
 آن یکی گرم و بگرد گرد چراست؟
 به چه چیز این زمین قرار گرفت؟
 ... این خرد خو کجا و روح کدام؟
 این فرستادن پیمبر چیست؟
 ... زندگانی چگونه باید کرد؟
 نفسی رخ درین دقایق کن
 چیست؟ با خود یکی نگویی تو
 بود، یا خود نبود و پیدا شد؟
 که مر این گنج را کلید آمد
 از چه ساکن شد این زمین نژند؟
 وین تر و خشک و گرم چراست؟
 وز چه این تخم بیخ و بار گرفت؟
 دل که و نفس را چه باشد نام؟
 با تو گر نیست این سخن با کیست؟
 چه کسان را نمونه باید کرد؟^{۲۳}

علت آمدن آدمی به این خاک و راه نجات را در دانش و علم آموزی توصیه می‌کند:

... تو بدان آمدی که کار کنی
 همه را بستگری و دریایی
 ... دانش این حوالست به تو
 زمین جهان دانش اختیار کنی
 رنج بینی و دردسر یابی
 وز خدا این رسالتست به تو

جز به علم این کجا توان دانست؟ نفس بی علم هیچ نتوانست^{۴۵}
نظر این فیلسوف بزرگ درباره سیر تکاملی حیات با ایجازی زیبا در بیت زیر خلاصه شده است:
اولش مهد و آخرش تابوت در میان جستجوی خرقة و قوت

مذهب اوحدی

درباره مذهب اوحدی مطلبی به صراحت بیان نشده است؛ اما در دیوان اشعارش اشارات متعددی به امامان است که از اعتقادش به تشیع حکایت می‌کنند. اوحدی در اشعارش چندین بار از امام علی(ع)، امام حسین(ع)، امام رضا(ع) و حضرت مهدی(عج) یاد کرده است. در قصیده‌ای در مدح حضرت علی(ع) می‌گوید:
من بسته بند توأم، خاک دو فرزند توأم در عهد و پیوند توأم، با داغ و طوق قنبری
و در قصیده‌ای آورده است:

گر دیده‌ای مدینه علم رسول را باب مدینه و اسد و ذوالفقار چیست؟
در اشعار زیر که در منقبت امام حسین(ع) است و به احتمال زیاد در سفرش به کربلا سروده و جزو اشعار عاشورایی است، می‌گوید:

این آسمان صدق و درو اختر صفاست	یا روضه مقدس فرزند مصطفاست
این داغ سینه اسدالله و فاطمه است	یا باغ میوه دل زهرا و مرتضاست
این دیده خوابگاه حسین علی است این	یا منزل معالی و معموره علاست
ای تن تویی و این صدف دُر «لو کشف»	ای دل تویی و این گهر کان «هل أناست»

اما با وجود اشعار فوق نمی‌توان به قطعیت گفت که اوحدی شیعه بوده است، چون اشعار زیادی نیز از او وجود دارد که اشاره به خلفای راشدین یا «چهار یار» و «یار غار» و همچنین اشاره به شافعی می‌کند.^{۴۶}
سعید نفیسی چنین استدلال می‌کند که «مردم خراسان، عراق و آذربایجان در سده هشتم قمری بیشتر شافعی بوده‌اند و اهل این مذهب نسبت به سایر مذاهب اهل تسنن، علاقه خاص به اهل بیت دارند. لذا اوحدی می‌تواند شافعی باشد»، اما به نظر می‌رسد قول نفیسی صحیح نباشد، زیرا قبلاً در همین نوشته به رشد و گسترش مذهب شیعه در دوره ایلخانیان بخصوص در خطه آذربایجان اشارات زیادی شد و حیات فکری اوحدی نیز مقارن با همین دوره نضح گرفته و به بار نشست است.

آثار اوحدی

آثار اوحدی از همان آغاز مورد توجه بوده و در آثار دیگران نقل شده است و شمار آنها به ۱۴۷۲۹ بیت می‌رسد.

* دیوان اوحدی: مجموعه‌ای از قصاید و ترجیعات، غزلیات، ترکیبات، قطعات و رباعیات است که

متجاوز از هشت هزار بیت است. سخن اوحدی را ناقدان پیشین همواره به پرحالی^{۴۷} و غایت لطایف و عذوبت^{۴۸} و نظایر این اوصاف ستوده‌اند. قصاید اوحدی همگی در وعظ و تحقیق و ذکر حقایق اخلاقی و عرفانی است و غزلها و ترجیعاتش که در مرتبه‌ای بلند از فصاحت و حسن تأثیر کلام و گرمی و گیرندگی است، در عین اشتغال بر معانی غنایی و عشقی حاوی نکات عرفانی بسیاری است.^{۴۹}

در میان سروده‌های اوحدی به غزلهای او عنایت بیشتری شده است. چنان که در زمان خود اوحدی برخی آنها را استقبال کرده‌اند. اخوان ثالث، اوحدی مراغه‌ای را از حیث غزل از شاعران درجه‌اول ذکر می‌کند و می‌گوید شاعری است که حافظ بسیار به او نظر داشته است. حتی بعضی غزلهایش قابل اشتباه یا بهترین غزلهای حافظ است.^{۵۰} و یا برخی از کاتبان به لحاظ مشابهت مضامین بعضی از غزلهای حافظ به اشتباه افتاده و غزلهای اوحدی را در نسخه‌های دست‌نویس دیوان حافظ وارد ساخته‌اند.^{۵۱} خواجه حافظ او را «پیر طریقت» نامیده، وقتی می‌گوید:

نصیحتی کنمت یادگیر و در عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یادست
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجزوه عروس هزار دامادست
حال آنکه بیت اصلی را که حافظ از آن اقتباس فرموده، اوحدی این گونه سروده است:

مده به شاهد دنیا عنان دل زنه‌ار که این عجزوه عروس هزار دامادست^{۵۲}

• جام جم: از مثنویهای اوحدی است که سرودن آن را در ۷۳۳ ق. / ۱۳۳۳ م. پس از يك سال در تبریز به پایان برده و به نام خواجه غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله کرده و از همان ابتدا با اقبال مردم مواجه شده و نسخه‌های متعددی از آن تهیه شده است.^{۵۳} و مطلعش این بیت است:

قل هو الله لامرء قد قال من له الحمد دائماً متوال

جام جم اوحدی پس از حدیقه سنایی و مخزن‌الاسرار نظامی از مهمترین منظومه‌های عرفانی، اجتماعی و اخلاقی است. این مثنوی مشتمل بر پنج هزار بیت است که در بحر خفیف و کمابیش به سیاق حدیقه سنایی سروده شده است.

علاءالدوله بن یحیی سیفی قزوینی، متخلص به «کامی»، در نفایس‌المآثر که در ۹۷۳ هـ.ق. تألیف کرده چنین آورده است:

اوحدی اصفهانی - صاحب علم ظاهر و باطن بوده، وی را دیوان اشعارست، در غایت لطف و عذوبت و ترجیعاتی مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه شیخ سنایی، جام جم نام دارد. در آنجا بسی لطایف درج کرده است.

جام جم کتابی است «درباره مسائل عرفانی و بیشتر اخلاقی و اجتماعی و سیر و سلوک صوفیانه و انتقاد از پاره ای انحرافات خلق و خوی انبای زمان و پند و نصیحت و غیره. اوحدی در این کتاب پیری است کهن و

سرد و گرم‌دیده و مجرب و وارسته و گاهی هزل و قصه‌گو که جامعه را آموزگاری می‌کند.^{۵۴} بخشهایی از جام جم چنین است: سرآغاز، مناجات، در آداب التماس، در نعت رسول، ضراعت در صورت قسم، در ستایش خرد، در تسبیح فلک، در ستایش سلطان ابوسعید، در ستایش خواجه غیاث‌الدین، در ستایش سرای معمور، صفت مسجد و خانقاه و مدرسه، حسب حال خود و سؤال از حقیقت کائنات.^{۵۵} مثنوی جام جم در زمان خود چنان شهرت داشته که در نخستین ماه تألیف چهارصد نسخه از آن استنساخ شده و به بهای گزاف به فروش رفته است.^{۵۵}

از جام جم اوحدی نسخه‌هایی در کتابخانه‌های آستان قدس رضوی، موزه بریتانیا، طوپقاپو سرای استانبول، دانشگاه تهران، سپهسالار (سابق)، ملی تبریز، دارالکتب قاهره، ملک تهران، کتابخانه بانکی پور هند، کتابخانه پنجاب پاکستان، کتابخانه عمومی پاریس و غیره موجود هست.^{۵۶} جام جم اوحدی اگر چه به پیروی از حقیقه سنایی ساخته شده، ولی از حیث کیفیت نظم مطالب و حتی از باب کیفیت موضوعات نسبت به آن تازگی دارد. این منظومه عالی که در عین حال یکی از بهترین منابع تحقیق در اوضاع اجتماعی زمان نیز شمرده می‌شود، بعد از ذکر مقدمات طویل به سه «دور» تقسیم شده است. دور اول در مبدأ آفرینش، دور دوم در کیفیت معاش اهل دنیا و دور سوم در معاش احوال آخرت. اوحدی درباره این سه دور چنین گفته است:

قسمتی راست کردمش به سه دور	تا بنوشنده بر نباشد جور
دور اول نشاط بخشد و نور	کند از دیده خواب غفلت دور
اندر آید سرت به گفت و به گوی	عالمی دیگرست نماید روی
دومین دور شیر گیر کند	در فنون هنر بصیر کند
راه یابی به آزمایش‌ها	پرده برخیزد از نمایش‌ها
در سیم دور چون کنی نوش	بنماند نهاد را پوشش
روح را قوت شهاب دهد	سر آز و امل به خواب دهد
این سه دور را به سر توانی برد	ره از اینجا به در توانی برد ^{۵۷}

* منطق‌العشاق یا ده نامه یا محبت‌نامه: این مثنوی از مجموعه آثاری است که به همین نامها در سده‌های هفت الی ده معروف شده است و شامل نامه‌هایی عاشقانه است که میان عاشق و معشوق مبادله می‌شد و همواره مورد توجه شاهان ایلخانی بوده است. مطلع کتاب این است:

به نام آنکه ما را نام بخشید زبان را در فصاحت کام بخشید

اوحدی این اثر را به نام وجیه‌الدین یوسف بن حسن، نوه خواجه نصیرالدین طوسی در مراغه سروده است:

* میانی عرفان و احوال عارفان، علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۶، ص ۶۴۷.

وجیه دولت و دین شاه یوسف که دارد رتبت پنجاه یوسف

نصیرالدین طوسی را نسبیره که عقل از فطنت او گشت خیره

شاعر به احتمال قریب به یقین این اثر را در ۷۰۴ ه. ق به پایان برده است:

به سال ذال و واو از سال هجرت به پایان بردم این در حال هجرت^{۵۸}

از این منظومه نسخه‌هایی در موزه بریتانیا، کتابخانه عارف حکمت مدینه، دارالکتب قاهره و کتابخانه آستان قدس رضوی و غیره وجود دارد و... از آثار اوحدی دست‌نویسهایی بسیار باقی مانده است. این آثار دارای چاپهای مختلف و متنوع است.

به طور کلی آثار جمع‌آوری شده اوحدی به شرح زیر در کتب مختلف قید شده است:

۱- قصاید: ۱۰۳۲ بیت ۶- به زبان اصفهانی: ۳۶ بیت

۲- ترکیبات: ۷۹ بیت ۷- رباعیات: ۳۵۰ بیت

۳- ترجیعات: ۳۱۳ بیت ۸- منطق العشاق یا ده‌نامه: ۵۱۴ بیت

۴- مربع: ۲۸ بیت ۹- جام جم: ۴۵۷۱ بیت

۵- غزلیات: ۷۸۰۶ بیت

* تنها اثر نثر اوحدی، به نام تحفه لملوک که اول بار توسط یوسف بیگ باباپور از کتابخانه واتیکان رُم شناسایی شد و در سال ۱۳۹۰ در قم (مجمع ذخائر اسلامی) تصحیح و منتشر شد. این اثر یک اثر اخلاقی است در نصیحت و پند که در نوع خود بسیار خواندنی و جزء آثار نویافته اوحدی محسوب می‌رود.

نسخه‌های چاپ شده آثار اوحدی و درباره این نسخه

آنچه تاکنون از آثار اوحدی چاپ شده بدین گونه است:

(۱) جام جم اوحدی - ضمیمه سال هشتم ارمغان - [تهران] تیر ماه ۱۳۰۷.

(۲) دیوان اوحدی - مصنفه اوحدی مراغی - مرتبه سید یوشع [مدراس] سنه ۱۹۵۱ عیسوی. این نسخه با مقدمه‌ای به زبان اردو شامل ۳۱ قصیده و دو ترجیع‌بند و ۴۷۲ غزل و قسمت‌های گسیخته‌ای از منطق العشاق با غلط‌های فراوان چاپ شده است.

(۳) احوال و آثار اوحدی به اهتمام محمود فرخ - منتخبات محمود فرخ از دیوان اوحدی مراغه - مشهد.

(۴) دیوان اوحدی مراغی شامل غزلیات، رباعیات، ترکیبات، ترجیعات و قصاید به انضمام مثنوی ده‌نامه یا منطق العشاق با مقدمه‌هایی از ادوارد براون، تربیت و شرح ریحانه‌الادب به اهتمام حمید سعادت - تهران ۱۳۴۰. این نسخه شامل ۶۴۵ غزل و ۴۴ قصیده و یک ترکیب‌بند و دو ترجیع‌بند و ۱۲۵ رباعی و مثنوی منطق العشاق است و در آن نیز غلط بسیار راه یافته است.

(۵) کلیات دیوان اوحدی اصفهانی معروف به مراغی شامل دیوان، منطق العشاق و جام جم به تصحیح،

مقابله و مقدمه سعید نفیسی، تهران، ۱۳۴۰.

۶) دیوان کامل اوحدی مراغه‌ای با مقدمه ناصر هیری و تصحیح امیر اشرفی، تهران: ۱۳۷۶.
متن این کتاب از منابع و مأخذ زیر که توسط استاد سعید نفیسی برای تدوین کتاب خود تحقیق و بررسی نموده است، نقل گردیده:

۱) مونس الاحرار فی دقایق الاشعار تدوین کلامی اصفهانی، نسخه‌های کتابخانه حبیب گنج نزدیک علیگره و کتابخانه سالار جنگ در حیدرآباد دکن؛

۲) مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، تدوین محمد بن بدر جاجرمی؛

۳) مجموعه‌ای از اشعار در کتابخانه بریتانیا در لندن که تاریخ ۸۱۳ و ۸۱۴ دارد و به شماره ۲۷۲۶۱ در آن کتابخانه هست؛

۴) نسخه‌ای از مرحوم محسن امینی امین‌الدوله مورخ ۸۲۱ که متن آن دیوان اوحدی و حواشی آن دیوان عراقی و دیوان جلال طبیب شیرازی است؛

۵) نسخه‌ای مورخ ۸۳۰ از مرحوم صادق انصاری شامل دیوان و منطق العشاق؛

۶) نسخه‌ای مورخ ۱۴ شوال ۸۳۸ شامل دیوان و منطق العشاق از آن آقای محمود فرخ شاعر معروف خراسان که در مقدمه دیباچه‌ای که بر منتخبات خود نوشته از آن وصف کرده است.

۷) نسخه‌ای مورخ ۸۵۱ از آقای دکتر مهدی بیانی شامل دیوان و منطق العشاق؛

۸) نسخه‌ای در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران (مجلس شورای اسلامی فعلی) که ناقص و پریشان است و از خط و کاغذ پیداست که در قرن دهم نوشته‌اند.*

نسخ موجود در کتابخانه‌های ایران و سایر کشورها

۱. نسخه قاهره که توسط فرصت غریب به سال ۸۲۳ چاپ شده است.

۲. نسخه مجلس به شماره ۳/۶/۲۶۵ به خط نستعلیق و تاریخ ۸۳۴ است.

۳. نسخه دیگر کتابخانه قاهره؛ شامل کلیات دیوان و مثنوی و منطق العشاق که از نسخه‌های معتبر می‌باشد و تاریخ آن ۸۵۹ است. میکروفیلم این کتاب تحت شماره ۲۷۰۰ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است.

۴. نسخه طویقیو سرای ترکیه و از نسخه‌های کامل و جامع است. با توجه به نوع خط و کاغذ اهل فن تاریخ آن را ابتدای قرن نهم تشخیص داده‌اند.

۵. نسخه رضوی نزدیک به اواخر قرن نهم است.

* دستنویس‌های موجود از آثار اوحد مراغی، به کوشش یوسف بیگ بابا پور نک: نشر سمیر، تهران، ۱۳۹۵.

۶. نسخه بریتانیا به خط نستعلیق. فیلم این کتاب به شماره ۱۳۶۶ در دانشگاه تهران موجود است. با توجه به نوع خط و کاغذ آن تاریخ تحریر در اوایل قرن نهم حدس زده می‌شود.
۷. نسخه پاکستان مربوط به دانشگاه پنجاب و بدون تاریخ است.
۸. نسخه دیگری از مجلس و مربوط به اوایل قرن یازدهم.
۹. نسخه دیگری در مجلس مربوط به اوایل قرن یازدهم و دارای ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، قصیده، غزل، و رباعی؛ که روی هم هشت هزار بیت دارد.
- برای تدوین این نسخه بیشتر از اثر استاد سعید نفیسی و آثار دیگران استفاده شده است.

طنز در شعر اوحدی

در میان شعرای عهد مغل، اوحدی مراغه‌ای از جمله شاعرانی است که در آثار خود به وضع اجتماعی و اخلاقی طبقات مختلف توجه کرده و گاه در مقام انتقاد از اوضاع اجتماعی و روشهای ظالمانه قدرتمندان برآمده است. او در حمله به قلندران و مفتخواران به زبان طنز می‌گوید:

چون قلندر مباش لوت پرست	کاسه از معده کرده کفچه ز دست
سر و پاگر تهیست غم نخورد	شکم آر پر نشد شکم بدرد
خلق دریافت زرق سازیشان	حق نمایی و حقه بازیشان
زین کچول کچل سری چندند	که به ریش جهان همی خندند
عسلی خرقة و عسل خواره	همچو زنبور بیشه آواره
موی خود را دراز کرده به زرق	کرده آونگشان چو مار از فرق
رند و رقاص و مارگیر همه	زرق ساز و زنج پذیر همه
درم اندر کلاه خود دوزند	خلق را ترک همت آموزند
خاک ازیشان چگونه مشک شود	گر به دریا روند خشک شود
این بدان گفتمت که قید پر است	صاحب زرق و مکر و شید پر است
تا بدانی و زر تلف نکنی	بیخبر سر در این علف نکنی*

جایگاه زن در شعر اوحدی

مقام زن در ادوار مختلف تاریخ ایران دچار تحول بوده است. در زمان تسلط ترکان، زنان دوشادوش مردان کار می‌کردند. زن در حیات اقتصادی و سیاسی حضوری فعال داشت. از گله مواظبت می‌کرد، شیر می‌دوشید، پشم می‌چید، در مواقع کوچ کردن و اردو زدن به کمک مردان می‌آمد و در جنگها نیز دوشادوش مردان

* جام جم اوحدی.

اما در دوره اوحدی به تدریج از اهمیت و حضور زن در اجتماع کاسته می‌شود، تا حدی که زن از اجتماع حذف و در حرامسراها محبوس می‌گردد. می‌توان گفت کمترین حضوری در مسایل سیاسی جامعه نداشت. در دوره اوحدی طبقات بالای جامعه و اربابان قدرت زنان متعددی می‌گرفتند و حرامسراهای آنان پر از زنان گوناگون عقدی و غیر عقدی، نجیب‌زاده، اصیل، کنیز و غیره بود. در این دوره مانند اکثر دوره‌های بیایی و جمال، خویشن داری و اتکا به نفس، نجابت، خانه داری، پوشیده و مستور بودن، حجب و حیا داشتن و عقیف بودن جزء صفات پسندیده زن شمرده می‌شد. به همین خاطر اشعار اوحدی سرشار از دعوت زن به پارسایی و پوشیدگی است:

اصل در زن سداد و مستوری است وگرش این دو نیست، دستوری^{۶۱} است
از بین همه بزرگان و دانشمندان جامعه ایرانی، داوری اوحدی مراغه‌ای درباره زن و اندرز به مردان که در کتاب او به نام «جام جم» آمده است، جای سپاس دارد. اوحدی مردان را به تک همسری، احترام به زن، نگاهداری و پشتیبانی او تشویق می‌کند و زن و مرد را به همزیستی با یکرنگی و عشق و صفا فرامی‌خواند. شگفتا که در درازای تاریخ کمتر کسی از بزرگان و شاعران و ادبا درباره وظیفه، خدمت، مرز و حد آزادی اجتماعی مرد پس از زناشویی سخن گفته‌اند!

چون شود منزل و وطن معمور	بی‌زن و خادمی نگیرد نور...
چونکه پیوند شد به نازش دار	بر سر خانه سرفرازش دار
تو در آیی ز در سلامش کن	او درآید تو احترامش کن
هر زمانش به دلنوازی کوش	وقت خلوت به لطف و بازی کوش
صاحب رخت و چیز دار او را	پیش مردم عزیز دار او را...

اما به میزانی که اوحدی در شعرهایش زن پارسا را می‌ستاید، زن ناپارسا را آفت زمانه معرفی می‌کند:

زن مستوره شمع خانه بود	زن شوخ آفت زمانه بود
زن ناپارسا شکنج دل است	زود دفعش بکن که رنج دل است

اوحدی بر زنان منحرف و فتنه‌انگیز سخت می‌تازد:

زن پرهیزگار طاعت دوست	با تو چون مغز باشد اندر پوست
زن چو بیرون رود بزن سختش	خود نمایی کند بکن رختش
ور کند سرکشی هلاکش کن	آب رخ می‌برد به خاکش کن
زن چو خامی کند بجوشانش	رخ نپوشد کفن بپوشانش

نهی می‌گساری در شعر اوحدی

مقدمه بیست و یک

برخلاف حافظ که از می و میگزاری ستایشها کرده و حتی در عهد شاه شجاع که برخلاف دوران امیر مبارزالدین، میگزاری آزاد بود، حافظ دل به دریا زده و می گوید:

شراب و عیش نهان چیست، کار بی بنیاد زدیم بر صف رندان و هر چه بادا باد

شرابی تلخ می خواهی که مردافکن بود زورش که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش
اما برعکس حافظ، اوحدی در نهی جوانان از شراب به آنان می گوید:

می به تونت ۶۲ کشد سر از بستان بنگ رویت کند به گورستان
اوحدی می پرستی را از بت پرستی بدتر می داند:

بت پرستی ز می پرستی به مردن غافلان ز مستی به
حتی در جام جم خود مستی را در شمار چهل خصلت مذموم آورده است:

از چهل خصلت ذمیمه بیژ تا تو در چله فرد باشی و حر
چیست آن کبر و نخوت و هستی غضب و کید و غفلت و مستی
و در حرام بودن هر چیزی که سکر آور باشد:

هر چه مست کند حرام است آن گر شراب است و گر طعام است آن
مستی جاه و مال و زر و جمال هم حرام است نیست هیچ حلال
به ضرورت نجس حلال بود بی ضرورت نفس و بال بود
آب خرم گرت کند سرمست زو بشوی از حلال بودن دست
اما در بعضی از اشعار ضمن بر شمردن زیانهای میگزاری، اعتدال در خوردن می را تأکید می کند:

خوردن باده گر شود ناچار کوش تا نگذرد حریف از چار
... وقت خوردن دو باده کمتر نوش تا نباید به دست رفتن و دوش
... چند گویی که باده غم ببرد؟ دین و دنیا نگر که هم ببرد
می چنان خور که او مباح شود نه کزو خانه مستراح شود

اصل و نسب از دیدگاه اوحدی

در نظام سیاسی و اجتماعی ایران که مبتنی بر اختلافات طبقاتی بود و اصل و نسب، گوهر و تبار مایه فخر و مباهات تلقی می شد، اوحدی تلاش و مجاهدت و پارسایی را شایسته افتخار ذکر می کند نه منسوب بودن به پدری را؛ و برای اصل و نسب ارزشی قائل نیست:

پارسا باش و نسبت از خود کن پارسا زادگی ادب نبود
گرد نام پدر چه می گردی پدر خویش باش اگر مردی
چون تفاخر کنی به نام پدر چون ندانی نهاد گام به در

بیت و دو دیوان اوحدی مراغه‌ای

اوحدی اصل و نسب را که در آن زمان مایه تفاخر بود، رد می‌کند و عظمت و بزرگی هر کس را نه در نسبش بلکه در میزان تحمل سختی در کسب دانش و خردمندی ذکر می‌کند:

... کشت ناکرده چرا دانه طمع می‌داری	آب ناداده زمین را چه بهاری باشد
اگر آن گنج گران می‌طلبی رنج ببر	گل مپندار که بی‌زحمت خاری باشد
... راه خود گم نکند در شب تاریک و ضلال	هر که را همچو خرد مشعله داری باشد

در جایی دیگر به کسانی که بدون تحمل رنجی بر مستندی و یامیرائی تکیه می‌زنند، چنین می‌تازد:

ای رنج ناکشیده که میراث می‌خوری	بنگر که کیستی و مال که می‌بری؟
... مردم به دستگاه توانگر نمی‌شوند	درویش را چو دست بگیری توانگری
از قوت و خرقة هر چه زیادت بود ترا	با ایزدش معامله کن گر مبضری

اوحدی در جدال با صوفیان و واعظان ریاکار

تصوف که در ابتدا عکس‌العملی بود در مقابل ریاکاران و دین‌فروشان، سرانجام در سرایشی انحطاط‌رشد خود به دکان تبدیل شد و واعظ‌ریایی بر سر منبر، ناز و کرشمه می‌کرد و نابکار را دعا می‌گفت و سوداگر دین در جامعه اهل تقوا و علم، به غیر حق سجده و تعظیم می‌کرد.^{۶۳} اوحدی در ابتذال تصوف و فساد و انحراف پیران و مشایخ صوفیه در عهد ایلخانیان می‌گوید:

از برون، خرقة‌های صابونی	وز درون، صد هزار مآبونی
چون بیایند نو ارادت را	کار بندند عرف و عادت را
جامه زرق بر نو رد کنند	بر دلش حب مال سرد کنند

و در جایی دیگر می‌گوید:

شیخ ما آنچنان بزرگانند	نه چنان روبه‌ان و مگرگانند
------------------------	----------------------------

در مواردی زبان به طعن صوفیان ریایی گشوده و پرده از روی نهان‌کاری‌ها و دسایس آنان برداشته است:

ای صوفی پیر و نارسیده	چون پیر شوی؟ جهان ندیده
گفتی که مرید پرورم من	آه از سخن نپروریده
تو عام خری و عامیان خر	ویشان ز تو خر خری خریده
پشتت به نماز اگر شود خم	آن هم به ریا شود خمیده
... تو راهبری اگر بدانی	نه راه بُری نه ره بریده ^{۶۴}

دل اوحدی نیز به مانند حافظ از دست واعظان ریاکار خونین است. حافظ می‌گوید:

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می‌کنند	چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
---	---

اوحدی نیز می‌سراید:

آه از این واعظان منبر کوب	شرمشان نیست خود ز منبر و چوب
---------------------------	------------------------------

پند و وعظ از کسی درست آید	که به کردار خوب و چست آید
---------------------------	---------------------------

واعظی، خود کن آنچه می‌گویی نکنی درد سر چه می‌جویی

تعلیم و تربیت در اشعار اوحدی

اوحدی از زمره شاعرانی است که بیش از همه به امور اخلاقی و مسایل اجتماعی عصر خود توجه کرده است و در شعرهای خود به تعلیم و تربیت جوانان و فرزندان توجه زیادی مبذول داشته است. اوحدی پدران را نسبت به مسئولیت خطیری که در قبال تعلیم و تربیت فرزندان دارند آگاهی داده و سفارش می‌کند که فرزندان خود را هنرمند، کوشا، مرد سعی و عمل به بار آورید تا در بزرگی به خفت و خواری نیفتند. به نظر اوحدی بچه‌ای که سختی و تعب نبیند، پخته نگردد. پسرانی که در ناز و نعمت پرورده می‌گردند، در آینده دچار محنت و بدبختی خواهند گشت. از همین رو در مثنوی جام جم به پدران چنین توصیه می‌کند:

شرم دار ای پدر ز فرزندان	ناپسندیده هیچ میسندان
با پسر قول زشت مگوی	تا نگردد لثیم و فاحشه‌گوی
تو بدارش به گفته‌ها آزر	تا بدارد ز کرده‌های تو شرم
بچه خویش را به ناز مدار	نظرش هم ز کار باز مدار
چون بخواری بر آید و سختی	نکشد محنت و زبون بختی
کارش آموز تا شود بنده	جور کن تا شود سر افکنده

اوحدی وضع آشفته تعلیم و تربیت را در اواخر دوره ایلخانیان و مشکلات گوناگونی که برای تأمین سعادت نوآموزان وابسته به طبقات مختلف اجتماع وجود داشته توضیح می‌دهد و با استادی نشان می‌دهد که در يك جامعه منحط و فاسد، چه خطراتی نو جوانان و مردم کوچه بازار را تهدید می‌کند.

اوحدی برای جلوگیری از انحراف و گمراهی نو جوانان و جوانان از هر فرصتی استفاده کرده و پدران و مادران را به وظایف تعلیمی و تربیتی سنگینی که از آغاز تولد بر عهده دارند، واقف گردانیده است:

باشدش کار از اول پایه	طلب شیر و جستن دایه
گه به دوشش کشند و گاه به مهد	گاه صبرش دهند و گاهی شهید
چون ز گهواره در کنار آید	در دگرگونه گیر و دار آید
باشدش خوف و بیم از آتش و آب	آفت خفت و خیز و گریه و خواب
چون چپ خود ز راست بشناسد	و آنچه خواهد خواست بشناسد
از سه حالش سخن به در نبود	هر سه بی‌رنج و دردسر نبود
یا به مکتب دهند و استادش	تا دهد فرض و سنتی یادش... ۶۵

و سفارش به دانش‌اندوزی بچه‌ها می‌کند:

علم بالست مرغ جانت را	بر سپهر او برد روانت را
دل بی‌علم چشم بی‌نور است	مرد نادان ز مردمی دور است
... دین به دانش بلند نام شود	دین بی‌علم کی تمام شود

غلامبارگی و شاهد بازی

غلامبارگی و شاهد بازی در ایران چنان شیوع داشته که در هر برهه‌ای از تاریخ گذشته ایران می‌توان مصداق‌هایی بر آن ذکر کرد. ناصر خسرو در وصف محیط اجتماعی دوره خود می‌گوید:

در بلخ ایمنند ز هر شری می خواره و دزد و لوطی و زن بار^{۶۶}

امر شنیمی که تنها شاهان و شاهزادگان و امرا را شامل نمی‌شد بلکه شاعران و صوفیان را نیز در بر می‌گرفت. سنایی از شاعران صوفی مسلک، در این مورد می‌گوید:

بردریم بازار مسلمانی زهی کافر بچه گردیم بندی و زندانی زهی کافر بچه

با رخی چون چشمه خورشید و زلفی چون صلیب تازه کردی دین نصرانی زهی کافر بچه

و در تذکره دولتشاه سمرقندی ضمن شرح حال فردوسی و داستان ملاقات او با شعرای نامدار آن عصر، از محافل خصوصی این گروه سخن به میان آمده است: «از اتفاقات خجسته آن روز شعرای غزنوی، عنصری و فرخی و عسجدی هر يك با جوانی خوش صورت از خدمت گریخته، به خلوت در باغی صحبت می‌داشتند...»^{۶۷}

اما اوحدی عارف که منطق‌العشاق یا «ده نامه» او آیینۀ تمام نمای از سوز و گداز عاشقان و بی‌مهریهای معشوقان است، برخلاف اکثر شعرا به جوانان توصیه می‌کند:

مشو عاشق که جانت را بسوزد غم عشق استخوانت را بسوزد

تو آتش می‌زنی در خرمن خویش ندانی این و آنت را بسوزد

مخور خوبان آتش روی را غم که روزی خان و مانت را بسوزد

ز دیده اشك خون چندین مباران که ترسم دیدگانت را بسوزد

و آنگاه به پدران هشدار می‌دهد که پسران نوباه خود را به شنا نبرند تا چشم پنگیان بر بدن بط‌گونه بچه‌ها نیفتد:

به شنایش چه می‌بری چون بط^{۶۸} دانش آموزش و فصاحت و خط

کودك خویش را برهنه در آب چه کنی پیش بنگیان خراب

ترجیعات اوحدی

انسان موقعی که به مطالعه غزلیات اوحدی مراغه‌ای می‌پردازد، علاوه بر این که با مفاهیم تازه، معانی عمیق، استعارات شیوا، تشبیهات کم نظیر و محتوای گسترده اشعار او رو به رو می‌شود، جنبه‌های دیگری از شعرش نیز به همان نسبت توجه و تحسین خواننده را به خود جلب می‌کند که عبارت‌اند از: جلالت گفتار و موزونی کلام که از کاربرد عوامل صوری از قبیل قافیه‌های میانی، وزنهای دوری، مکنهای موسیقایی بین پاره‌ها و مصرعها، ذو قافیتینها و ردیفها نشأت می‌گیرد. اوحدی از به کارگیری التزامهای واگانی چشمگیر، واج آرایه‌های فریبا، وزن‌ها و حرکات نغز و جذبه‌های نواختی چارخانه‌ها یا چارپاره‌های مختوم به قافیه‌های

مقدمه بیت و پنج

میانی، همراه با اوزان دوری، گویی فرصت ناخودآگاه را برای خواننده ابیات خویش فراهم آورده تا مصراعهای هر بیت را یکی یکی و با تأنی و دقت زیر لب زمزمه کند و پاره‌های هر مصراع را با اوزان آهنگیشان ترانه وار بخواند و ارکان هر پاره را با نواخت دلنشین در مذاق روح و جسم خود لمس کند و با تأمل و مکشهای مکرر هم مفاهیم نغز و هم صورت آهنگین شعر را به آرامی احساس و ادراک کند و با آمیزش این احساس و ادراک تا حداکثر ممکن تحت تأثیر صورت و محتوا یا موسیقی و معنای شعر قرار بگیرد. در این جانمونه‌هایی از ابیات برگرفته از غزلیات اوحدی را تجربه می‌کنیم:

شیوه شوخان سنگ، عربده رنگ رنگ غمزه چشمان تنگ، جمله تقاضای اوست
تاکی در آب و گل شوی، وقت است اگر مقبل شوی تا چون تو یکتا دل شوی، من اوحدی نامت کنم

عهد من از یاد مهل، تا نشوم خوار و خجل نامه فرستادم دل، بنگر و در حال بیا

بگردان باده ای ساقی، چو اندر خیل عشاقی به من ده شربت باقی، که بیمار خراباتم^{۶۹}
سخن شناسان در این مسئله اتفاق نظر دارند که «قصاید اوحدی همگی در وعظ و تحقیق و ذکر حقایق اخلاقی، عرفانی است و ترجیعاتش که در مرتبه‌ای بلند از فصاحت و حسن تأثیر کلام و گرمی و گیرندگی است در عین اشتغال بر معانی غنایی و عشقی حاوی نکات عرفانی بسیار است.»^{۷۰}

برخی از شاعران دیگر بعد از اوحدی، از اشعار او الهام گرفته‌اند و کسان زیادی از جمله دولتشاه سمرقندی، امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم^{۷۱}، ادوارد براون در کتاب تاریخ ادبی ایران^{۷۲} در این زمینه متفق القولند. در اینجا از یکی از برجسته‌ترین آنها می‌توان به ترجیع‌بند معروف هاتف اصفهانی اشاره کرد که مستقیماً از دو ترجیع‌بند و یک قصیده بلند عرفانی الهام گرفته است.

پیشینه سرودن شعر در قالب ترجیع‌بند به عصر غزنویان می‌رسد و نخستین شاعری که این قالب تازه را در شعر فارسی ابداع کرد فرخی سیستانی، قصیده‌سرای بزرگ ایران و ملک‌الشعرای دربار سلطان محمود غزنوی است. پس از او مسعود سعد سلمان، اوحدی، سعدی و سرانجام هاتف و دیگران از این قالب شعری استفاده کردند، اما اگر ترجیعات امثال فرخی سیستانی، مسعود سعد سلمان در مدح و ستایش امیران و وزیران بوده است، ترجیعات اوحدی به ذکر معانی بلند عرفانی و شیوه سالکان در طرز سلوک و کسب معرفت و نیل به حقیقت اختصاص یافته است.

هر چند تجلی افکار اوحدی در ترجیع‌بند معروف هاتف کاملاً آشکار است، اما این نفوذ اوحدی از جهات مختلف قابل ذکر است. «نخستین ترجیع‌بند اوحدی در بحر سریع مطوی مقطوع مشتمل بر یک صد بیت و در نه بند است، با تعداد ابیات یکسان در هر بند، همراه با نظم و قاعده خاص... دومین ترجیع‌بند نیز با همان نظم و قاعده خاص، مشتمل بر دویست و ده بیت در بیست و یک بند با ابیات مساوی در بحر خفیف مسدس مخبون مقصور است.»^{۷۳}

قصیده بلند اوحدی نیز که شامل یکصد و شصت و چهار بیت است، در همین وزن سروده شده، وزنی که

مورد توجه هاتف قرار گرفته و ترجیع‌بند خود را در این وزن سروده است.

ترجیع‌بندهای اوحدی تعالیم صوفیانه‌ای بر پایه نظریه‌های عارفان بزرگ است و وجود معانی و الفاظ مشترک زیاد در سخنان اوحدی و هاتف دال بر این امر است که هاتف سروده‌های اوحدی را پیش روی خود داشته است، مخصوصاً ترجیع‌بند مشهور هاتف با يك قصیده بلند اوحدی در صورت و ساخت، لفظ و معنی همسانی‌های بسیار دارد. همچنین با یکی از دو ترجیع‌بند اوحدی، هم وزن و در برخی بندها، هم قافیه است. اوحدی در آغاز ترجیع‌بند خود، از پرده‌نشین بودن یاری سخن می‌گوید که هیچ کس اجازه ورود به ساخت او ندارد. «پرده» که از اصطلاحات محوری کلام شاعر است، در معانی مختلف و بدون استثنا در همه بند اول ذکر می‌شود. در همین چند بیت آغاز ترجیع‌بند است که با «براعت استهلال» و رمزگونه شالوده فکر اوحدی نمایان می‌شود و ذهن شاعر متوجه این معنی می‌گردد که:

در پس این پرده شماره یکی است	گر چه شد از پرده برون بی‌شمار
در پس آن پرده چو ره یافتم	پرده برانداختم از روی کار
اوحدی این راه چو بی‌پرده دید	با زن و با مرد بگفت آشکار
کانچه دل اندر طلبش می‌شتافت	در پس این پرده نهان بود یافت

در بند دوم اوحدی از پیری سخن می‌گوید که از جام خود شرابی به او می‌نوشاند که در اثر آن «دردسر» آرام می‌گیرد، بدین معنی که دغدغه‌های عالم فانی را از سر بیرون می‌کند.

بیر شراب خودم از جام داد	ز آن تیش و دردسر آرام داد
سایه من گم شد و او باز جست	مایه من کم شد و او وام داد

همت پیر گامی می‌شود تا رهرو را به مقصود برساند و سپس در بند سوم، بت سرکشی را وصف می‌کند که وصالش دست نمی‌دهد در حالی که نیم مست بر او وارد می‌شود و از جام «الست» می‌به او می‌نوشاند و نشاط «بلی» در سرش می‌اندازد و به او می‌آموزد که شرط اول وصال، مردن از «خود» است... ملاقات نمادین با پیر، که اوحدی از آن سخن می‌گوید در کلام هاتف نیز وارد شده است. او از محبوبی می‌گوید که راه وصالش مشکل است و پر آسیب. سرانجام خلوتی می‌بیند که از نور حق روشن است و مغ بچگان سیمین عذار گرد پیری نشسته، پیر پس از آن که جویای حال و کار میهمان ناخوانده می‌شود و دستور می‌دهد جامی از می ناب به او بدهند:

پیر پرسید کیست این؟ گفتند:	عاشقی بی‌قرار و سرگردان
گفت: جامی دهدش از می ناب	گر چه ناخوانده باشد این مهمان

حاصل نوشیدن این «می ناب» از خود «بیخود» شدن و ترك تعلق است و با همه وجود، معترف گشتن به یگانگی حق و سرانجام این می‌نوشی از دست پیر، سوختن است. این معنی در سخن هر دو شاعر یکسان نقل شده است. در روایت اوحدی رهرو ابتدا «ساخته» می‌شود و پس از آن «می سوزد» و در کلام هاتف نیز عقل و کفر یا هر تعلق دیگر «می سوزد»^{۷۴}